

فصلنامه تخصصی علوم سیاسی

سال دهم، شماره بیست و نهم، زمستان ۱۳۹۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۶/۸

تاریخ تصویب: ۱۳۹۳/۹/۳

صفحات: ۹۱-۱۱۳

تحول مفهوم شهروندی در فرایند جهانی شدن

دکتر بهروز دیلم‌صالحی*

عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد چالوس، گروه علوم سیاسی، ایران، چالوس

چکیده

جهانی شدن با هدف قرار دادن نهاد شهروندی که به مثابه گرانیه‌گاه زیست ملی به شمار می‌آید، موجب جابجایی این گرانیه‌گاه شده به طوری که در قرن ۲۱ زیست نوینی به نام زیست جهانشمول در حال ظهور است. زیست جهانشمول، زیستی است که در پر توان تنها تعهدات و مسوولیت‌ها و حقوق ملی و سرزمینی ارزش پیدا نمی‌کنند، بلکه انسان به این درجه از آگاهی ارتقا می‌یابد که در برابر ارزش‌ها و آموزه‌های انسانی که فراملی بوده، مسوولیت جهانی نیز دارد. در پژوهش حاضر این فرضیه به آزمون گذاشته شده است که با جهانی شدن در پرتو انقلاب اطلاعات، آگاهی و مسوولیت بشری از مرزهای ملی عبور کرده و با ارزش‌های مشترک جامعه جهانی پیوند می‌یابد. از این‌رو مفهوم شهروندی ملی قرن بیستمی در آینده ثابت نمانده بلکه ساحت نوینی از شهروندی در قرن ۲۱ در حال ظهور است به نام شهروند فرا ملی یا جهانی.

کلید واژگان

شهروندی ملی، شهروندی جهانی، جهانی شدن، دولت، حقوق شهروندی

مقدمه

مطالعه شهروندی حوزه‌ای نوپا است، چراکه بررسی علمی مؤلفه‌ها و متغیرهای سیاسی تا همین

* ایمیل: behrooz_daylamsalehi@yahoo.com

اواخر در چارچوب علمی انجام نمی‌شد. به واسطه غلبه روح فلسفی بر حوزه دانش سیاسی که متأخر از آراء قدما بود چندان ابعاد و جنبه‌های واقعی شهروندی مورد توجه قرار نمی‌گرفت. به دیگر سخن، فقدان پیشینه مطالعه علمی شهروندی بیش از هر چیز محصول روش پژوهش غلبه یافته بود. اولین تجربه شهروندی را برخی در عهد یونان باستان می‌دانند، اما عده زیادی معتقدند شهروندی مدرن در پیامد انقلاب‌های دموکراتیک قرن ۱۸ و ۱۹ اروپا و آمریکا پدیدآمده و از آنجا به سایر نقاط تعمیم یافت، اگرچه در این فرایند تحت تأثیر ممیزات محیط فرهنگی کشور پذیرنده ایده شهروندی نیز قرار گرفت. صرف‌نظر از دیدگاه‌هایی که در این زمینه وجود دارد، می‌توان با یک نگاه راندشناسانه این ایده را مطرح کرد که شهروندی در حال تغییر محتوی خود است، به طوری که از ابعاد ملی به ابعاد جهانی در حال دگرگونی است. بدیهی است که شرایط جهانی الزامات خاص خود را به مجموعه حقوق و تکالیف تک تک افراد اعضاء تحمیل می‌کند و از همین روست که یقیناً الگوهای شهروندی جهانی کاملاً منطبق و همسان با الگوهای شهروندی ملی نیست. با این حال لازم است پیش از برای بررسی این موضوع ابتداً معنی و ابعاد شهروندی مطرح نظر قرارگیرد و در ادامه به چنین تمایزاتی پرداخته شود.

۱. مبانی نظری: معنای شهروندی

شهروندی از جمله مفاهیم نوپیدایی است که به طور ویژه‌ای به برابری و عدالت توجه دارد و در نظریات اجتماعی، سیاسی و حقوقی جایگاه ویژه‌ای پیدا کرده است. مقوله «شهروندی» وقتی تحقق می‌یابد که همه افراد یک جامعه از کلیه حقوق مدنی و سیاسی برخوردار باشند و همچنین به فرصت‌های مورد نظر زندگی از حیث اقتصادی و اجتماعی دسترسی آسان داشته باشند. ضمن اینکه شهروندان به عنوان اعضای یک جامعه در حوزه‌های مختلف مشارکت دارند و در برابر حقوقی که دارند، مسئولیت‌هایی را نیز در راستای اداره بهتر جامعه و ایجاد نظم بر عهده می‌گیرند، و شناخت این حقوق و تکالیف نقش مؤثری در ارتقاء شهروندی و ایجاد جامعه‌ای بر اساس نظم و عدالت دارد.

از نگاه دیگر شهروندی رابطه‌ای است میان فرد و دولت که از طریق حقوق و ضایف متقابل با یکدیگر متحد می‌شوند (قوام، ۱۳۸۰: ۵۲). این درحالیست که موارد اطلاق بشر در میان کلیه انسان‌ها یکسان است، اما حقوق شهروندی خاص اجتماعات سیاسی ویژه‌ای است که معمولاً در چارچوب قوانین

اساسی واحدهای سیاسی به اشکال گوناگون تعریف می‌شود. لازم به یادآوری است که مراحل اولیه تفکیک چندانی میان حقوق شهروندی و حقوق بشر وجود نداشت. این مورد را می‌توان در اعلامیه استقلال آمریکا یا اعلامیه حقوق بشر و حقوق شهروندی فرانسه دید (قوام، ۱۳۸۰: ۵۳).

با ظهور دولت ملی تبیین اولیه از حقوق بشر نیز تحت الشعاع مفهوم شهروندی قرار گرفت و به گونه‌ای که هر یک از آنها مسیر جداگانه‌ای را طی کردند. تا آنجا که یکی در حقوق ملی و دیگری در حقوق بشر بین‌المللی تجلی پیدا کرد. لازم به ذکر است که قوانین اساسی واحدهای ملی همچنان بخش عمده‌ای از مشروعیت خویش را از آموزه حقوق بشر کسب می‌کنند (قوام، ۱۳۸۰: ۵۳).

از نگاهی دیگر شهروندی موجد سه نوع حق است. مدنی، سیاسی و اجتماعی. حوزه مدنی حقوق شهروندی عبارتند از: حفظ آزادیهای فردی، شامل: آزادی بیان، اندیشه، عقیده، حق مالکیت شخصی و حق برخورداری از عدالت. حق سیاسی نیز شامل حق مشارکت در اعمال قدرت سیاسی است که فرد به عنوان یکی از اعضاء جامعه از آن برخوردار است. (همان‌طور که مارشال گفته) حقوق اجتماعی در قرن ۲۰ در شکل مدرن خود با ایجاد نهادهای دولت رفاه شامل نظام آموزش ملی، آموزش همگانی، خدمات بهداشتی و اجتماعی توسعه یافته است (به نقل از نش، ۱۳۸۲: ۱۹۳).

با وجود این برخی از وجود ابهام یا تناقض در مفهوم شهروندی سخن می‌گویند. از دیدگاه کاستلز و دیویدسون شهروندی با وجود اینکه مستلزم شمولیت است، متضمن استثناء نیز هست. بدین معنا که شهروند بودن عده‌ای از افراد به واسطه شهروند نبودن عده‌ای دیگر است (همان‌طور که در جامعه یونان باستان بود). موضوع دوم مسئله محروم‌سازی رسمی^۱ است که بیش از همه در مورد مهاجران اعمال می‌شود. این تناقض بیانگر یک تضاد بنیادی‌تر میان شهروندی و ملیت و یا به عبارتی مفهوم شهروند به عنوان فردی جدا از ویژگی‌های فرهنگی و تبعه به‌عنوان عضوی از اجتماعی که براساس ارزش‌های مشترک شکل می‌گیرد، است (کاستلز و دیویدسون، ۱۳۸۲: ۶۱).

تولی نیز معتقد است که مفهوم شهروند و شهروندی مفاهیم مبهمی هستند و معانی مختلفی از آنها استخراج می‌شود. چرا که از سویی به حاکمیت قانون و قانون اساسی و از سوی دیگر بر مشارکت دموکراتیک و حاکمیت عمومی معطوفند. وقتی مفهوم شهروندی با حاکمیت قانون تعریف می‌شود

^۱ - Formal Exclusion

به‌عنوان یک فرصت نگریسته می‌شود. اما وقتی شهروندی را در ارتباط با دموکراسی تعریف می‌کنیم آنگاه یک مفهوم کاربردی است (Tully, 2005, 2).

۲. سیر تاریخی طرح حقوق شهروندی

همان‌طور که پیشتر آمده، ازدیدگاه برخی اولین تجربه شهروندی به یونان باستان بازمی‌گردد. چندی بعد در امپراطوری روم نیز نوعی از شهروندی جاری بود. کاستلز و دیویدسون معتقدند شهروندی یونانی در محدوده شهر اجرا می‌شد و حقوق شهروندی به صورت انداموار از درون اجتماع رشد می‌کرد. در این شرایط، غیر شهروند اغلب دشمنی دون پایه تلقی می‌شد که پشت دیوارهای شهر بود. با این حال آنها افراد را در روم باستان در مقوله شهروند شناسایی نمودند. البته این خود جای سؤال است. ازدیدگاه آنها شهروند رومی به عنوان فردی که به طور فعال در اعمال قدرت سیاسی مشارکت دارد، نبود. بلکه شهروند منفعلی بود که با حقوق تکالیف مشخص در قالب یک دولت امپراطوری قانونمند روزگار می‌گذراند (کاستلز و دیویدسون، ۱۳۸۲: ۱۱۹). با این حال از دیدگاه پژوهشگر، اگر با معیارهای امروزی از شهروندی به افراد عضو جامعه سیاسی روم باستان نگاهی بیاندازیم، حتی با تساهل هم نمی‌توان آنها را شهروند نامید.

به طور تاریخی، اولین تجربه از شهروندی در پی بروز انقلاب فرانسه زمینه ظهور پیدا کرد. اعلامیه حقوق بشر و شهروندی سال ۱۷۸۹ و قانون اساسی ۱۷۹۱ کشور فرانسه که جایگاه برجسته‌ای در تحولات قرن هجدهم به خود اختصاص داده‌اند، در پی‌ریزی حاکمیت ملی و انتقال قدرت تصمیم‌گیری از پادشاه به شهروندان نقطه عطف به‌شمار می‌روند. در حقیقت در پرتو نگاه جدید به مفهوم حاکمیت، «رعایا» به مقام «شهروندی» ارتقاء پیدا کرده‌اند و در کنار تعهدات و وظایف از حقوق اجتماعی قابل حمایت بهره‌مند می‌شوند. از این‌رو، قرن هیجدهم میلادی نقش غیرقابل انکاری در عبور «جامعه اقتدارگرا» به «جامعه قانونگرا» ایفا می‌کند که از درون آن «جمهوری سوم فرانسه» سر بیرون می‌آورد. بعدها در مقدمه قانون اساسی سال ۱۹۵۸ م فرانسه که آغاز دوره جمهوری پنجم فرانسه است، به طور رسمی پیوستگی خود را به «حقوق بشر» اعلام می‌کند. از سوی دیگر، مجمع عمومی سازمان ملل متحد در تاریخ ۱۰ دسامبر ۱۹۴۸ م اعلامیه حقوق بشر را پذیرفت. اعضای شورای اروپا، چهارم نوامبر ۱۹۵۰

کنوانسیون حفاظت از حقوق بشر و آزادی‌های بنیادین را تصویب کردند. رفته‌رفته مفهوم «آزادی عمومی» هم به‌عنوان مطالبات شهروندان در برابر قوای عمومی قد علم کرده و با مجموعه «حقوق بشری» در هم آمیخت. از دل مفهوم «آزادی» عناصر کوچکتر و فرعی‌تری زاده شدند. از جمله آنها آزادی سیاسی، آزادی مطبوعات، آزادی تجمعات، آزادی دینی، آزادی آموزش و ... می‌باشد. گرچه خود آزادی در این مقاطع تاریخی اوج و حسیضی را تجربه کرد، لیکن این امر مانع از این نشد که «حقوق شهروندی» در اروپا رفته‌رفته جا باز نکرده و وارد ادبیات حقوقی نگردد (ویکی‌پدیا، ۱۳۹۲).

۳. مناسبات حقوق بشر و حقوق شهروندی

میان فرایندهای تاریخی توسعه حقوق بشر و حقوق شهروندی رابطه تنگاتنگی وجود دارد. به همان نسبت که حقوق شهروندی مطرح می‌شد، حقوق بشر نیز به تناسب آن رشد کرد. حقوق بشر را می‌توان شکل توسعه یافته حقوق طبیعی خواند که به تناسب ظهور سکولاریسم و دموکراسی در غرب زمینه ظهور و رشد پیدا کرد. انقلاب فرانسه مثل هر انقلاب اجتماعی دیگری در مرزهای ملی محدود نماند و به‌وسیله ناپلئون و همراهان وی به ماوراء صادر شد. ارزش‌های شهروندی که این انقلاب در اروپا توسعه داد، خود زمینه‌ساز بروز نوع جدید از حقوق برای بناء بشر شد که امروز به حقوق بشر موسوم است. بسیاری از خصائل حقوق بشر کنونی که ساختارهای قانونی آن از اعلامیه حقوق بشر (۱۹۴۸) شکل گرفته از اصول حقوقی منبعت از انقلاب فرانسه همخوانی و هماهنگی دارد. سایر اقدامات بشری به نوعی مضامین حقوق بشری را توسعه داد (همچون اعلامیه استقلال آمریکا، اعلامیه حقوق فرانسه و ...) نیز در زمینه‌سازی لازمه جهت توسعه حقوق بشر مؤثر افتادند (ن.ک: گلشن پژوه، ۱۳۸۸، ۸۸).

با این حال، تجربه بشری از حقوق بشر چندان همگون نبوده است. می‌توان گفت که طی سال‌ها تجربه مصادیق حقوق بشر، ابعاد آن توسعه پیدا کرد. مثلاً در آمریکا بیشتر مباحث حول حقوق بشر بر محور حقوق مدنی است (Walters, 1995). پیش از آن تا زمانی که تلاش برای مقابله با کشتار دسته‌جمعی و ژنوساید مد نظر علاقه‌مندان به حقوق بشر بود، محتوی نظامنامه حقوقی آنها حول حق حیات و نظایر آن دور می‌زد. به همان نسبت وقتی در کشورهای غربی بر موضوع حق تعیین سرنوشت سیاسی و یا در کشورهای سوسیالیست بر حقوق اقتصادی تأکید می‌شد، نه‌تنها حقوق بشر که حقوق شهروندی نیز

ابعاد موسعی یافت. از این روست که پژوهشگر مدعی است میان توسعه حقوق بشر و حقوق شهروندی نسبت مستقیمی وجود دارد. هر چند که برخی تلاش می‌کنند این را امری تناقض‌نا نشان دهند. (See: Walters, 1995).

اما نباید میان حقوق بشر و شهروندی رابطه این همانی ایجاد کرد. شاید یکی از مهمترین تمایزات این دو را بتوان در حوزه سرزمینی اعمال آن جستجو کرد. حقوق بشر ماهیتی جهانی دارد و لذا محدود به ملتی خاص، جغرافیایی خاص، حکومتی خاص، قومیت و یا فرقه‌ای خاص و ... نیست؛ مجموعه حقوقی است برای همه ابناء بشر که جهانشمول، غیرقابل تقسیم و غیرقابل تعلیق هستند. اما حقوق شهروندی برای ملتی خاص تعریف می‌شود که دارای حکومتی و تحت حاکمیتی خاص هستند. (See: Walters, 1995)

تمایز دیگر حقوق بشر و حقوق شهروندی در این است که معیارهای حقوق بشر عموماً توسط نهادهای بین‌المللی تعیین شده و به دولت‌های عضو جامعه بین‌المللی توصیه شده است. اما حقوق و تکالیف شهروندی را قانون اساسی کشورها تعیین می‌کند (قوام، ۱۳۸۰: ۵۱).

۴. شهروند ملی و شهروند جهانی

پرواضح است که شهروند ملی پیش از شهروند جهانی شکل عینی به خود گرفت، با این حال شهروند جهانی بیشتر یک ایده است تا یک عینیت. واقعیت امر اینکه هر فرد انسانی بیش از اینکه هویت خود را در درون مجموعه جهانی تعریف کند در درون حقوق و تعهدات تابعیتی تعریف می‌کند. از این‌رو مقایسه شهروند ملی با شهروند جهانی مقایسه امر عینی با امر ذهنی است و لذا چندان منطقی به نظر نمی‌رسد. اما در صورت ظهور شهروند جهانی در ادامه فرایندی شکل خواهد گرفت که شهروندان ملی مبتکر آن بودند و ادامه دادند.

در مدل‌های کلاسیک شهروندی، هر عضو جامعه دارای چهارعنصر حقوق، تکالیف، مشارکت و هویت بود که البته یک واحد عملکردی را تشکیل می‌داد و یک رابطه مشخص را میان وظایف و حقوق مدنی، سیاسی اجتماعی مانند انجام وظیفه سربازی، پرداخت مالیات، آموزش اجباری، حق رأی همگانی، شرکت در انتخابات به عنوان انتخاب شونده و ... ایجاد می‌کرد. این وضعیت تشریح کننده رابطه یک فرد

و دولت بود (قوام، ۱۳۸۰: ۶۰-۵۹). امروزه آنچه به عنوان شهروندی شناخته می‌شود همین شکل از رابطه فرد و دولت است. با وجود این شهروند جهانی مطابق آنچه گفته شده محصول اقدامات و ابتکارات شهروند ملی است.

شهروند جهانی در صورت شکل‌گیری، در جامعه مدنی ملی ریشه دارد (Eikelenboom, 2006:190). این مدل البته یک مدل رئالیستی است اما با واقعیات کنونی جهان حاضر انطباق دارد. پس شهروند جهانی ادامه فرایند بازتعریف و بازتولید نظام حقوق و تکالیفی است که انسان‌ها خلق خواهند کرد، البته این بار در سطح جهانی و با سازوکارها و معیارهای خاص خود.

شهروندی در یک جامعه جهانی نیازمند تفسیر جدیدی از مرز دولت است. به طور کلی دولت‌ها با وجود رقت جایگاهشان نسبت به گذشته، اما هنوز هم مهمترین بازیگران عرصه بین‌المللی هستند. با این حال آنها همچنان مهمترین حامیان، مجریان و ناقضان حقوق بشر و حتی حقوق شهروندی بوده‌اند. در فرایند جهانی شدن، فرایندی که هنوز چشم‌انداز مشخصی نمی‌توان از روندهای آن ارائه داد، دولت‌ها باز هم ادامه حیات خواهند داد، اگرچه به واسطه تحرک ذاتی در مدرنیته و جهانشمولی تغییراتی را تجربه خواهند نمود (کاستلز، ۱۳۸۲: ۹۰). مهمترین اثر جهانی شدن بر دولت‌ها تقلیل حاکمیت است و همین موضوع است که در ایجاد و یا حتی بازتاب نفوذ‌پذیری مرزها، جهانی شدن مهاجرت و ... بوده است.

الف. مفهوم شهروند جهانی

منظور از شهروند جهانی مجموعه مختلفی از تعاریف است که تشابه زیادی با هم دارند. معمولاً مفهوم شهروند جهانی به فردی گفته می‌شود تعهد به هر گونه تقسیمات مبتنی بر جغرافیا را که بر شهروندی ملی تأکید دارد، رد می‌کند. این وضعیت تبیین‌کننده وضعیتی از حقوق و تکالیف است که در گستره‌ای جهانی و بر همه ابناء بشر قابلیت اجرا دارد.

اولین شکل خارجی شهروند جهانی در زمان دیاگونیس (که به عنوان بنیانگذار فلسفه بدبینی شناخته می‌شود) در ۴۱۲ قبل از میلاد مسیح بوده است. از وی سؤال شد که شما از کجا آمده‌اید و اهل کجا هستید. وی پاسخ داد من شهروند جهان هستم. چیزی که به آن کاسموپولیتین (جهان‌وطن‌گرا) گفته شده است. در آن شرایط یونان که تقسیمات اداری براساس دولت-شهری بود، یک مفهوم بنیان‌برافکن

تلقى می‌شد.

اقدام بعدی شاید مربوط به شاعری به نام تامیل بوده که «برای ما تنها یک شهر وجود دارد. همه مردم برای ما اهمیت دارند. چندی بعد نیز یک فیلسوف سیاسی به عنوان توماس پین^۱ اعلام کرده بود» جهان کشور من است. همه نوع بشر برادران من هستند و خوبی دین من است. (Johnson, 2004, 87)

آلبرت انیشتن نیز خود را یک شهروند جهانی معرفی کرده بود و از این ایده طی دوران حیات خود حمایت کرد. معروف است که گفته است ناسیونالیسم مشکل بچه‌گانه‌ای است. آن بیماری انسان‌ها است. با این حال این مفهوم به‌وسیله افرادی نظیر گری دیویس که به مدت ۶۰ سال هیچ تابعیتی نداشت توسعه پیدا کرد. دیویس در واشنگتن اداره خدمات جهانی را پایه‌گذاری کرد که برای اتباع کشورها پاسپورت جهانی صادر می‌کرد. البته این پاسپورت اعتباری نداشت. (در سال ۱۹۵۶ نیز هیوگ شانفیلد شهروندان جهانی مشترک‌المنافع را پایه‌گذاری کرد که بعدها در زبان اسپرانتو جمهوری مونسویوتان خوانده می‌شد. این نهاد نیز پاسپورت صادر می‌کرد اما بعد از دهه ۱۹۸۰ کنارزده شد.

از جمله اندیشمندان دیگری که از ایده شهروند جهانی حمایت کرد اچ ولز (انگلیسی) بود. وی اصول دیدگاه‌های خود را در کتاب تاریخ تمدن جهان به نگارش درآورد که همانند بسیاری از ایده-آلیست‌های هم عصر خود گرایش به شکل‌دهی یک جامعه جهانی بدون مرز بود. علاوه بر لیبرال‌های جهانگرا سایر اندیشمندان روابط بین‌الملل من جمله طرفداران مکتب انگلیسی بودند که از این ایده حمایت می‌کردند.

تولی سه ویژگی را برای شهروند جهانی برشمرده است. اول اینکه یک فرد یک شهروند است و دلیل آن وجود یک سری حقوق وظایف است. با وجود برابری‌های و نابرابری‌های اساسی که به‌واسطه وجود نظام‌های حقوقی مدنی متفاوت است، تحمیل و اجرای مؤثر قانون به‌واسطه وجود جایگاه شهروندی است. دوم اینکه به عنایت به عنصر دمکرتیک برای شهروندان، آنها حق مشارکت برای شکل‌دهی قوانین را عموماً از سه طریق نهادهای انتخاباتی، سیستم قضایی و دادگاه‌ها و جامعه مدنی (رسانه‌ها، مطبوعات و ...) دارند. سوم اینکه آنها از طریق عضویت در نظام‌های داوطلبانه غیر دولتی به

^۱ - Tomas Pain

صورت داوطلبانه مثل جامعه مدنی بین‌المللی به تحقق زیست‌جهان‌شمول کمک می‌کنند (Tully, 2005: 5-6).

شهروندان در عصر جهانی عموماً در اقدامات مستقیم دخالت دارند و ضمن وابسته بودن به جنبش‌های جدید اجتماعی، معمولاً کمتر در فعالیت‌های سیاسی قدیم و بیشتر در فعالیت‌های سیاسی جدید در چارچوب احزاب و اتحادیه‌ها و سندیکاها و ... شرکت می‌نمایند (قوام، ۱۳۸۰، ۵۵). با این حال همچنان این ایده که محتوی متونی که در مورد شهروند جهانی نوشته شده، غرب محور است به‌عنوان مهمترین انتقاد به نظام حقوق بشر و شهروند جهانی در حال رشد مطرح است. از این دیدگاه که به نوعی برآمده از نگرش پست‌مدرن‌ها و فراساختارگرایان است (که البته از سوی کشورهای غیر غربی هم مورد توجه و حمایت است) معتقد است که ممیزات شهروند جهانی کاملاً منطبق با حقوق بشر غربی تعریف شده و نظام حقوق و وظایف اقتصادی، فرهنگی، رسانه‌ای، سیاسی - امنیتی و ... را وارد مسیر فرعی (غربی شدن) می‌کند که در نتیجه آن بحرانی در وضعیت شهروندی پدید می‌آورد (Tully, 2000: 11).

ب. عوامل شکل دهنده شهروند جهانی در پرتو جهانی شدن

این سؤال مطرح است که کدام یک از فرایندهای جهانی شدن موجب شکل‌دهی شهروند جهانی می‌شود. این مورد را می‌توان به بحران هویت بازیابی هویتی، معضلات امنیتی جهانی، واگذاری برخی از وظایف و اختیارات دولت‌ها به نهادهای فراملی، نقش ویژه‌ای سازمان‌های غیردولتی بین‌المللی (INGO) و رسانه‌ها ارجاع داد.

(۱) بحران هویت

از آنجا که جهانی شدن باعث پویایی، پیچیدگی و سیالی روابط اجتماعی می‌شود، هویت‌های ساخته شده نیز معمولاً سیال، متغیر و نسبتاً موقتی هستند. در جامعه کنونی افراد با دگرگون کردن ترکیب عناصر هویت بخش و تغییر دادن تقدم و تأخر و اولویت‌بندی آنها به بازسازی پایدار هویت‌های خود می‌پردازند. یعنی احتمال تصلب هویت بسیار کاهش می‌یابد. (گل محمدی، ۱۳۸۱: ۲۵۲). بخشی از این فرایند به‌واسطه تقلیل حاکمیت و مرزهای ملی صورت می‌پذیرد. به‌طوری‌که با تقلیل

حاکمیت و فرسوده شدن مرزهای ملی، مرزهای هویتی نیز فرسایش می‌یابد و سلطه بلامنازع هویت و فرهنگ ملی مخدوش می‌شود. آگاهی از عضویت در یک جامعه جهانی، وقوف بر سرنوشت مشترک جهانی ویژگی بارز زندگی در جهان کنونی است. حتی برخی از پژوهشگران عنصر آگاهی را وجه تمایز فرایند جهانی شدن به‌شمار می‌آورند. به این معنا که آگاهی نسل کنونی از همبستگی و درهم تنیدگی جهانی بسیار بیشتر از نسل‌های گذشته بوده است ((گل محمدی، ۱۳۸۱: ۲۱ و ۵۲).

درواقع امر، در فرایند جهانی شدن هویت غیر متصلب ملی تا حدود زیادی تقلیل یافته و فضای هویتی جدید را تعهدات هویتی جدید پر می‌کنند. بدین‌سان هویت مقوله‌ای چند لایه می‌شود. تعهد به خانواده، قوم، فرقه، محله، ملت، تمدن و جهان لایه‌های متعدد و وفاداری افراد را تشکیل می‌دهند. از این‌رو نباید تصور کرد که جهانی شدن به منزله پایان ملیت است، بلکه واقع‌بینانه این است که تعهد و هویت جهانی را در کنار تعهدات و وفاداری‌های دیگر تعریف کنیم.

نکته‌ای که ذکر آن ضروری است اینکه تنها شهروندی جهانی قابلیت اتحاد دارد. چرا که این نوع شهروندی بر هیچ تمایزی ابتناء ندارد. تعریف هویت در یک فرایند ذهنی سلبی انجام می‌شود. یعنی مسلمان بودن کسی در برابر غیر مسلمان بودن دیگری شناخته می‌شود؛ ایرانی بودن فردی به‌خاطر ایرانی نبودن دیگری تعریف می‌شود، و به همین‌سان سایر لایه‌های هویت. اما در جهانی شدن هویت هیچ‌گونه تمایز نوعی ظهور نمی‌کند و از این‌رو پیوند دهنده است.

۲) مسائل امنیتی جهانی

در پرتو جهانی شدن یک جامعه فراملی (جهانی) شکل می‌گیرد که از لحاظ اجتماعی محل اهمیت خود را تا حدود زیادی از دست می‌دهد و به پایگاهی برای جهان‌های همزیست و زندگی‌های جهانی تبدیل می‌شود. مردم در چارچوب ساختار اجتماعی بسیار متراکم زندگی می‌کنند و فعالیت‌های معطوف به این ساختار، گستره‌ای جهانی دارد. چنین شرایطی از زندگی آثار امنیتی خاصی را نیز به همراه دارد. بدیهی است که هر چقدر جوامع به یکدیگر نزدیکتر می‌شوند اثرپذیری آنها از یکدیگر هم بیشتر می‌شود. بدین‌سبب است که وقوع بحرانی در گوشه‌ای از جهان تأثیرات بارز و محدود خود را بر همه جهان خواهد گذارد. بعد از فروپاشی شوروی بحران‌ها و تنش‌های امنیتی متعددی روی دادند که تأثیرات آنها از مرزهای ملی فراتر رفت. همین مورد بود که جهانیان را به تبعات نامیمون جهانی شدن واقف کرد.

مواردی چون وقوع بحران‌های قومی در اقصی نقاط جهان (خاورمیانه، بالکان، افریقا و ...) که عموماً تحت تأثیر بروز بحران هویت ملی و گرایش به قومیت (ملی‌گرایی قومی) بروز کرد، وقوع بیماری‌های واگیردار نظیر آنفولانزای مرغی و سارس، بنیادگرایی دینی، نژادپرستی‌های جدید را می‌توان نام برد (ن.ک: گل محمدی، ۱۳۸۱: ۱۰).

در کنار آن نباید از مواردی که به‌عنوان ظرفیت لازم برای تبدیل شدن به مخاطره بزرگ را دارند، صرف‌نظر کرد. مهمترین آنها، ناتوانی در استقرار الگوی دولت-ملت، توسعه سلاح‌های کشتار جمعی و دسترسی کشورهای متمرکز و سازمان‌های تروریستی به این سلاح‌ها و معضلات زیست محیطی (گرم شدن کره زمین، پاره شدن لایه اوزن، باران‌های اسیدی، آلودگی محیط زیست به واسطه فعالیت‌های انسانی و صنعتی و ... که آلودگی آب، هوا و خاک را در پی دارند) هستند. به باور آگاهان امور، موارد یاد شده به قدری اهمیت دارند که در صورت تعمیق می‌توانند نسل انسان را در مخاطره قرار دهند (گل محمدی، ۱۳۸۱: ۹۱).

موارد یادشده تهدیداتی است که عموماً ابناء بشر را صرف‌نظر از ملیت‌هایشان تهدید می‌کند. چنین تهدیداتی انگاره هویت ملی را به نوعی چالش می‌کشد و احساس با هم بودن را برای همه بشریت فراهم می‌آورد و لذا بستری است برای گذار هرگونه تعهد و وفاداری (ملی، قومی، گروهی و ...) به شهروند جهانی.

۳) واگذاری بخشی اختیارات دولت‌ها به سازمان‌های بین‌المللی

حوزه مسئولیت سازمان‌های بین‌المللی (همچون سازمان ملل و زیرشاخه‌های آن) جهانی است. اغلب واگذاری اختیارات به سازمان‌های بین‌المللی به‌واسطه توافقات دولت‌ها و یا ناتوانی آنها در کنترل و یا رفع برخی از مشکلات بروز می‌کند. به طور مثال دولت‌ها در مواردی نظیر برنامه‌های توسعه (اقتصادی، انسانی و ...)، اصلاح و ترمیم آسیب‌های زیست محیطی، کنترل و مهار بیماری‌های ساری، مقابله با توسعه سلاح‌ها (اعم از سلاح‌های کوچک و بزرگ و ... به کمک سازمان‌های غیر دولتی فراملی و فروملی نیازمندند) (ن.ک: قوام، ۱۳۸۲: ۴۲).

علت ظهور این معضلات را می‌توان در شرایط ظهور دولت‌ها به‌ویژه دولت‌های جهان سوم دانست. در فرایند ظهور دولت‌ها - ملت‌ها بنا بر شرایط پدید آمده از جمله حدوث بحران، انقلاب فزاینده انتظارات از

سوی شهروندان، جابجایی و تحرک طبقاتی و بالاخره حساستر شدن افکار عمومی در مقابل سیاستگذاری عمومی، به صورت فزاینده‌ای دولت‌ها با بار اضافی مواجه شده‌اند که این خود ضعف‌های ساختاری، ناتوانی در پاسخگویی و عدم کارایی را در پی داشته است. تحت این شرایط دولت‌ها در مقابله با این مشکلات (برای نمونه ایدز، تروریسم، آلودگی محیط زیست و ...) وادار شده‌اند تا از نهادهای غیر حکومتی مدد جویند (قوام، ۱۳۸۰: ۵۷). چنین مواردی دولت‌ها را نیز به یکدیگر نزدیک می‌کند (Eikelenboom, 2006, 192). در این مسیر سازمان‌های غیر دولتی بین‌المللی نیز نقش ویژه خود را ایفا می‌کنند.

۴) سازمانهای غیردولتی بین‌المللی

سازمان‌های غیر دولتی بین‌المللی را می‌توان براساس اهداف اولیه آنها تعریف کرد. برخی از آنها اجرایی هستند که در این صورت هدف اولیه آنها حمایت از گروه‌های اجتماعی در هر کشوری از طرق عملی است. برخی دیگر حمایتی هستند که متناسباً هدف اولیه آنها نفوذ در سیاستگذاران کشورهای مختلف در خصوص موضوعات خاص یا افزایش آگاهی در موضوعات خاص است. بسیاری از سازمان‌های غیر دولتی بین‌المللی بزرگ توأمان اجرایی و حمایت‌کننده هستند که به تنهایی یا با همکاری سایر سازمان‌ها در حوزه بین‌المللی فعالند.

مهمترین توجهات سازمان‌های بین‌المللی غیر دولتی، ایجاد تسهیلات و کمک‌های توسعه به کشورهای در حال توسعه است؛ مخصوصاً در زمینه خدماتی که دولت‌ها یا قادر به ارائه نیستند و یا از ارائه آن اجتناب می‌کنند. پروژه‌های این سازمان‌ها همانند آگاهی بخشی و پیگیری از ایدز/ اچ ای وی، تصفیه آب، مقابله با مالاریا، آموزش همچون مدرسه برای دختران و یا کتاب برای کشورهای در حال توسعه و ... مجموعاً به ارائه خدمات اجتماعی که دولت‌ها در کشورهای در حال توسعه قادر و یا متمایل به ارائه آن نیستند. سازمان‌ها غیر دولتی بین‌المللی یکی از گروه‌های مسئول در خصوص معضلات زیست محیطی، مثل طوفان‌ها و سیل و بحران‌هایی است که نیازمند اقدام واکنشی سریع می‌باشد.

یکی از حوزه‌هایی که سازمان‌های بین‌المللی غیر دولتی در آن فعال هستند، توسعه پایدار از طریق رهیافت حقوق بشر و راهکارهای ارتقاء آن است. سازمان‌هایی که به دنبال توسعه و تعقیب حقوق بشر هستند به دنبال استقرار استانداردهای قضایی هستند که حقوق همه انسان‌ها را در نظر دارد و به دنبال

توانمندسازی کشورهای محروم است.

علاوه بر آن وجود دارند سازمان‌هایی همچون گروه عدل بین‌الملل که به دنبال استقرار نظام قضایی مؤثر و مشروعی هستند تا بتواند مقبولیت و توسعه کشورها را ترویج نماید. برخی دیگر همچون گروه‌های حامی مالی و یا آموزشی، به‌طور مستقیم بر توانایی شهروندان و جوامع و گروه‌ها از طریق توسعه مهارت‌ها و توسعه ظرفیت‌های تواناسازی شهروندان تاثیر می‌گذارند. سازمان‌های بین‌المللی غیر دولتی بخش مهمی از توسعه جهانی هستند.

امروزه تعداد سازمان‌های غیر دولتی بین‌المللی افزایش چشمگیری یافته‌است. تا جائی که حتی در کشورهای توسعه یافته سهمی از اقتدار حکومتی را نیز به خود اختصاص دهند و یا حتی در برابر اقتدار مرکزی بایستند. برخی از آنها مثل جنبش سبزها در اروپا حتی موجب شکل‌دهی شده‌اند. تحت این شرایط دولت‌ها انحصار جذب وفاداری شهروندان را نداشته و مردم براحتی حاضر به مشارکت در زمینه امنیت ملی نیستند. نمونه بارز آن بی‌توجهی شهروندان به خدمت سربازی است. نتیجه این وضعیت از هم گسیختگی میان عناصر متشکله شهروندی (مشارکت، حقوق، مسئولیت و هویت) است. مجموعه این جریان‌ها باعث مختل شدن رابطه سنتی میان شهروندان و دولت گردیده و ضمن مرکزیت‌زدایی از دولت سبب می‌شود تا این نهاد قابلیت تجهیز کنندگی خود را از دست بدهد (قوام، ۱۳۸۲: ۸-۱۷).

۵) تکثر ابزارهای ارتباطی

از جمله دیگر عوامل در ایجاد احساس مشترک پیوند با شهروندان و اتباع سایر کشورها نقش زیادی داشته است، ابزارهای ارتباطی بوده‌اند. با این حال آنچه این ابزارهای ارتباطی به همراه آورده انتقال اخبار و اطلاعات به اقصی نقاط جهان بوده است. این مورد باعث شده تا شهروندان هر یک از کشورها از امور سایرین مطلع شده و به نوعی با آنها احساس شراکت نمایند. صد سال پیش در ژاپن زلزله مهیبی آمده و خسارات زیاد نیز در پی داشت. اما تقریباً هیچ ایرانی، حتی مقامات دولتی، هم از این موضوع مطلع نشدند. امروزه وقوع چنین حوادثی نه تنها آسیب‌هایی برای سایر کشورها دارد، بلکه حتی اگر تأثیراتی نداشته باشد باز هم به نوعی موجب واکنش شهروندان سایر کشورها می‌شود. برای نمونه با وقوع خشکسالی در سومالی در سال گذشته جامعه جهانی اقدام به ارائه کمک‌های انسانی به این کشور نمود. ناگفته نماند که سومالی مرادوات محدودی با جهان خارج دارد و چنین موردی آسیب‌چندانی به اقتصاد

بین‌المللی نزد. این قبیل اقدامات را می‌توان به نوعی به نقش ویژه رسانه‌ها در جهان امروز مرتبط دانست. این ابزارهای ارتباطی فاصله‌ها را محدود و حس مشترک با هم بودن را تقویت می‌کنند. شبکه‌های ارتباطی که ماهواره‌ها، اینترنت (وبسایت‌ها، شبکه‌های اجتماعی و ...)، روزنامه‌های بین‌الملل و ... را شامل می‌شود موانع سیاسی را نیز از میان برداشته و بدون هیچ‌گونه کنترل و محدودیت سیاسی اطلاعات را انتقال می‌دهند. با وجود شبکه‌های اجتماعی دیگر رابطه فرد با رسانه‌ها یک سویه نیست و لذا می‌توان از شرایط تعاملی و متقابل میان افراد و شبکه‌های خبری سخن راند، اگرچه به هر حال نقش شبکه‌های خبری در این رابطه پررنگتر است، چرا که آنها از ابزارهای وسیعتری برخوردارند. در چنین شرایطی دولت‌ها نیز دیگر کنترل مؤثری بر جریان اطلاعاتی ندارند. البته در کنار شبکه‌های فراملی شبکه‌های فروملی (براساس تعهدات فرقه‌ای، قومی، محلی و ...) نیز ظاهر شده و توسعه یافته‌اند. قابلیت ویژه رسانه‌ها در نمادسازی است. هر اندازه که رسانه‌های همگانی محتوی روابط انسانی را به نمادها و یا نشانه‌ها تبدیل می‌کنند فاصله‌ها کاهش می‌یابد و انسان‌های که دور از هم هستند با هم پیوند می‌یابند و در نتیجه جامعه انسانی هم جهانی می‌شود (گل محمدی، ۱۳۸۱: ۹۱).

۶) فرا/شبه شهروندی

همان تجربه‌ای که دولت‌ها در فرایند جهانی شدن اقتصادی داشته‌اند در حوزه شهروندی نیز مطرح شد. از آنجا که تلاش برای رسیدن به جهانی شدن اقتصادی هموار نبود، لذا منطقه‌گرایی را به‌عنوان تجربه‌ای میانبر و زمینه‌ساز مد نظر قرار داد. بدین‌سان کشورهایی، شرایط فراملی‌گرایی را در ابعاد کوچکتر تجربه می‌کردند تا برای ورود به تمدن جهانی آماده شوند. در حوزه شهروندی نیز گویی این تجربه تکرار شد.

منطقه‌گرایی نه تنها در ابعاد اقتصادی بلکه در ابعاد هویتی و شهروندی نیز تجربیات جدیدی عرضه کرد. امروزه کشورهای اروپایی مترقی‌ترین نوع همگرایی را به نمایش گذاردند. همگرایی در ابعاد اقتصادی، فرهنگی و سیاسی بسیار پر دامنه شده است. اما این چارچوب‌های همگرایی بر ابعاد شهروندی نیز تأثیرات بارز می‌گذارد.

امروزه واژه فراشهروندی^۱ نیز وارد ادبیات سیاسی شده است. منظور از آن وضعیتی از حقوق و

^۱ - Supra- Citizenship

تکالیف شهروندی است که در میان شهروند ملی و جهانی قرار دارد. اولین این مورد را مارتینیلو مطرح کرده که درعین تعریف حقوق و ظایف شهروندی بر مبناء و چارچوب منطقه‌ای، اما موجودیت و هویت شهروندی دول عضو را نیز تأیید می‌کند. اتحادیه اروپایی شهروندی را از اعضاء کشورهای مجموعه جدا نکرد، بلکه به جای آن الگویی دو سطحی ایجاد می‌کند که در قالب آن حقوق فراملی (در سطح اتحادیه) به تعلقات ملی (در سطح دول عضو) وابسته است. با این حال کاستلز و دیویدسون در جای دیگر از مفهوم شبه شهروندی نیز برای وضعیت شهروندان اعضاء اتحادیه اروپا سخن رانده اند (ن.ک: کاستلز و دیویدسون، ۱۳۸۲: ۱۶۹).

پیمان ماستریخت (۱۹۹۱) حقوق فردی را برای شهروندان کشورهای عضو به‌عنوان حقوق شهروندی به رسمیت شناخته است که شامل حق آزادی رفت و آمد، حق رأی و تصدی مسئولیت در انتخابات پارلمانی اروپایی در کشور محل اقامت، حق حمایت دیپلماتیک به‌وسیله دیپلمات‌های هر یک از کشورهای عضو اتحادیه در کشورهای ثالث، حق ارائه دادخواست به پارلمان اروپایی و امکان درخواست یک مقام رسمی برای رسیدگی به شکایات (کاستلز و دیویدسون، ۱۳۸۲: ۱۹۸-۱۹۷).

اما این مجموعه از حقوق به نسبت حقوق سیاسی و مدنی ملی هر یک از کشورهای عضو کمبودهایی دارد. از سویی شهروندان اتحادیه اروپایی که در قلمرو یک دولت عضو دیگر زندگی می‌کنند حق رأی در انتخابات را ندارند و حتی حقوق اجتماعی و مدنی آنها کامل نیست. همچنین دستیابی به استخدام در خدمات مدنی هنوز هم به‌طور عمومی برای ملیت‌های دیگر محدود است. به همین دلیل است که کاستلز و دیویدسون از آن به وضعیت شبه شهروندی یاد می‌کنند (ن.ک: کاستلز و دیویدسون، ۱۳۸۲: ۱۹۸).

مضاف بر آن در برخی از کشورها وجود دارند افرای که دارای تابعیت مضاعف هستند. اینان در یک کشور (فرستنده) وضعیت شهروندبودگی و در کشور دیگر (پذیرنده) وضعیت شهروندشدگی را دارند. اغلب دیده شده در سطوح مختلف آن شهروندشدگان برخی از حقوق شهروندبودگان را ندارند، حتی اگر عضو آن باشند.

به‌طور کلی فرایند جهانی شدن حقوق و تعهدات جدیدی می‌آفریند. اساساً جهان دولت‌ها جهان تمایزات است. لویاتان به قدری تعیین کننده بوده که لایه هویتی (حقوق و تکالیف) ملی را به لایه‌های

دیگر برتری می‌داد و حتی لایه‌های دیگر را برای نضج هویت ملی قربانی می‌نمود. این فرایند در کشورهای در حال توسعه بیشتر نمود داشته است. اما جهانی شدن به همان میزان که دولت‌ها را تضعیف می‌کرد زمینه برجسته شدن لایه‌های هویتی غیر ملی را نیز جلا می‌داد.

جهانی شدن موجب ایجاد احساس اشتراک می‌شود. موضوعاتی که نه صرفاً یک ملت که ملت‌ها را متأثر می‌کرد و نه تنها، که سایر بازیگران فروملی و فراملی را نیز به اقدام وامی‌داشت. از این‌رو ماحصل کار این بود که در فضای جدید بین‌المللی لایه‌های مختلفی از هویت پدید آمده که خطوط تعهد و وفاداری ملت‌ها می‌شود. فرد دیگر خود را در برابر شهروندان سایر کشورها نیز مسئول می‌بیند و در راستای اهداف مورد نظر آن نیز به اثرگذاری در حوزه‌های گوناگون می‌پردازد. بدین‌سان گویی بشریت در حال تجربه مراحل آغازین جهانی شدن است. تجربه‌ای در صورت تداوم به ظهور شهروندی جهانی در شکل خالص آن منتهی خواهد شد.

نتیجه‌گیری

بارزترین وجه تحولات دنیای جدید پیوسته، هماهنگ و پردامنه بودن آن است. اگرچه در حوزه پژوهش موضوعاتی چون جهانی شدن حقوق بشر و شهروندی به صورت مجزا بررسی می‌شوند، اما به قول رئالیست‌های روش‌شناختی حوادث پشت سر هم روی می‌دهند و هیچ‌آغازی و پایانی ندارد. این ذهن و روش پژوهش است که برای تحلیل نقطه آغاز و پایانی قرار می‌دهد، مؤلفه‌ای را برجسته می‌کند و یا اثرگذاری و اثرپذیری آنرا مورد کنکاش قرار می‌دهد. به عبارتی رساتر اینکه فرایندهای سه‌گانه فوق (جهانی‌شدن، حقوق بشر و شهروندی) بخشی از یک فرایند کلان توأمان هستند که از هم انرژی می‌گیرند و یا به هم انرژی می‌دهند.

شهروندی در فرایند جهانی شدن در معرض تحول مفهومی قرار می‌گیرد، چرا که جهانی شدن الزاماتی را در قالب منافع، حقوق، وظایف و تعهدات را برای بازیگران تعریف می‌کند که با حقوق و وظایف شهروندی تفاوت‌هایی دارد. مهم‌ترین تفاوت آن این است که دیگر محدود در مرزهای بسته و متصلب ملی محصور نیست و همه ابناء بشر را دربرمی‌گیرد.

فرایند ظهور چنین مفهومی از شهروندی ارتباط تنگاتنگی با تحول معیارهای حقوق بشر دارد. جالب

آنکه برهه زمانی رشد حقوق بشر با ادوار ظهور حقوق شهروندی تقریباً در یک مقطع انجام شده است. حقوق بشر مدرن یقیناً با حقوق شهروندی تفاوت‌هایی دارد، اما تشابهات آنها بسیار است. این تشابهات تا حدود زیادی از ریشه آنها که همان حقوق طبیعی است برآمده است. در واقع حقوق بشر حقوق شهروندی شکل بروز شده و بازتعریف شده حقوق طبیعی هستند.

به‌واقع یکی از مهمترین مولفه‌ها در شکل‌دهی حقوق شهروندی جهانی، حقوق بشر بوده است. حقوق بشر طی فرایندهای رشد حقوق ابعاد گوناگونی پیدا کرد. طی نسل‌های سه گانه آن به قدری فربه شد که می‌توان گفت با وجود طولانی راه پیش رو، اما دستاوردهایی نیز به همراه داشته است که در جای خود قابل ملاحظه‌اند. همین وضعیت برآمده موجب شد تا شهروند جهانی نیز زمینه نضج بگیرد. چه اینکه حقوق بشر برای انسان‌ها فارغ از هرگونه تمایزی حقوق حیات، امنیت، هویت، مشارکت و ... را در نظر گرفته است. چنین زمینه‌ای به همراه آنچه پیامد جهانی شدن خوانده می‌شود موجب شکل‌دهی چارچوب‌های حقوق و تکالیف برآمده از مفاهیم جهانی شده است.

نظم حقوقی مبتنی بر بنیان‌های اخلاقی - وجدانی و نیز عقل و منطق، مستلزم ایجاد سازوکارهایی برای یک حیات جمعی - فردی و نیز ملی - بین‌المللی قانونمند است. امری که به‌جای خود مقتضی محدودیت در اعمال قدرت دولت‌های برخوردار از حاکمیت است. چرا که اعمال حاکمیت بلاشرط واحدهای سیاسی، مخل منافع بنیادی آحاد جامعه بین‌المللی به طور کلی است؛ منافع حیاتی و اولیه‌ای که فراتر از منافع فردی دولت‌ها و نظم سنتی ناظر بر آنها تعریف و تبیین می‌شود. نظم حقوقی جدیدی که آرمان‌گراست. آرمانی که تحولات اخیر در جامعه بین‌المللی و بالمآل در حقوق بین‌الملل حکایت از ظهور آن دارد. نظم مبتنی بر قواعدی که بنابر تعریف و معطوف به موضوع خود از ویژگی لازم‌الرعايه بودن و تخلف و عدول‌ناپذیر بودن، برخوردارند و به قواعد امره موسوم هستند.

هر چند وصف آرمانی اهداف و جهت‌گیری روند جهانی در حال گذار غالب می‌نماید، اما بر واقعیات و ضروریتهایی استوار است که کلیت این جریان را به "واقعیت عینی" و غیرقابل انکار تبدیل کرده است. به تعبیر دیگر، به‌رغم برخوردارگی از خاستگاه آرمانی و اخلاقی، این فرآیند پیر شتاب را نمی‌توان و نباید آرمانی و ذهنی تلقی کرد. بلکه به واقع واکنش عینی و پاسخی است بایسته به معضلات و نگرانی‌های برخاسته از آنچه در عمل به بشریت عارض گردیده است. روندی که البته از اهمیت نمادین فراوان نزد

وجدان حقوقی جامعه بشری برخوردار است و محوریت آن بر اندیشه خردمندانه و هنجارهایی مبتنی است که از گذشته‌های بسیار دور، از سوی انبیا، فلاسفه و اندیشمندان بر روی آنها اصرار و تأکید شده است. امری که لاجرم با ابتدای بر منطق عقلا و مصلحت، ضرورتاً محک نقدی است بر چگونگی حکمرانی دولت‌ها در عرصه ملی و بین‌المللی؛ با تأکید بر حداقل معیارهایی که لازمه حیات جمعی توأم با صلح و امنیت است؛ صلح و امنیتی که ورای منافع دولت‌ها، معطوف به آحاد بشر است. نظم حقوقی جدید بین‌المللی در حال شکل‌گیری، محصول این فرآیند است که روابط بین‌الملل را نه تنها در روابط بین ملت‌ها و رأی دولت‌های برخوردار از حاکمیت، بلکه فراتر از آن در روابط درون دولتی، در رابطه بین دولت و مردم، فرادستان و فرودستان، جست‌وجو می‌کند؛ دولت پاسخگویی را طلب می‌کند که از رهگذر اقدامات نظارتی نهادهای غیر دولتی، موظف و مکلف به رعایت بایدها و نبایدهایی تلقی می‌شود که در غیر آن صورت در روای مرزهای جغرافیایی به شکل حقوقی و سیاسی مجبور به واکنش خواهد گردید. روندی که در پرتو جهانی شدن ارتباطات، نیازها، وابستگی‌ها و همبستگی‌ها عمق و گستره آن در حال فزونی است. استنتاج نظری پژوهش حاضر این است که در کنار شهروندی ملی، شهروندی جهانی اجتناب‌ناپذیر است به طوری که زیست جهانشمول را برای بشریت تسهیل می‌نماید.

منابع فارسی

- اخوان زنجانی، داریوش (۱۳۸۱)، *جهانی‌شدن و سیاست خارجی*، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
- تارور، شاشی (۱۳۸۲)، *آیا حقوق بشر جهانشمول است*، ترجمه علی محمد طباطبایی، تهران: روزنه.
- تاموشات، کریستین (۱۳۸۶)، *حقوق بشر*، ترجمه حسین شریفی ترازکوهی، تهران: بنیاد حقوقی میزان.
- رابرتسون، رونالد (۱۳۸۰)، *جهانی‌شدن: تئوری‌های اجتماعی و فرهنگ جهانی*، ترجمه کمال پولادی، تهران: نشر ثالث با همکاری مرکز بین‌المللی گفت‌وگوی تمدن‌ها.
- رجایی، فرهنگ (۱۳۸۰)، *پدیده جهانی‌شدن*، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، تهران: نشر آذر.
- ساروخانی، باقر (۱۳۷۱)، *جامعه‌شناسی ارتباطات*، تهران: انتشارات اطلاعات.
- سلیمی، حسین (۱۳۸۴)، *نظریه‌های گوناگون درباره جهانی‌شدن*، تهران: نشر سمت.
- سوئیزی، پل و دیگران (۱۳۸۰)، *جهانی‌شدن با کدام هدف*، ترجمه ناصر زرافشان، تهران: نشر آگاه.
- قوام، عبدالعلی (۱۳۸۲)، *جهانی‌شدن و جهان سوم*، تهران: انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- عبدالعلی قوام (۱۳۸۰)، «موقعیت دولت و شهروندان در عصر جهانی شدن»، *فصلنامه سیاست خارجی* شماره ۵۹.
- کاستلز، استفن و الیستر دیویدسون (۱۳۸۲)، *مهاجرت و شهروندی، جهانی‌شدن و سیاست* *تعلق*، ترجمه فرامرز تقی‌لو، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- کاظمی، علی‌اصغر (۱۳۷۵)، *جهانی‌شدن، فرهنگ و سیاست*، جلد اول، تهران: نشر مرکز.
- گنو، ژان ماری (۱۳۸۰)، *آینده آزادی: چالش‌های جهانی‌شدن دموکراسی*، ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر، تهران: انتشارات وزارت خارجه.
- گل محمدی، احمد (۱۳۸۱)، *جهانی‌شدن فرهنگ و هویت*، تهران: نشر نی.
- گولد، جولویس و ویلیام کولب (۱۳۸۴)، *فرهنگ علوم اجتماعی*، تهران: نشر مازیار.

◇ فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، سال دهم، شماره بیست و نهم، زمستان ۱۳۹۳

- گلشن پژوه، محمود رضا (۱۳۸۸)، *حقوق بشر در جهان: روندها، موردها و واکنش‌ها*، تهران: حوزه معاونت پژوهشی دانشگاه آزاد اسلامی.
- گیدنز آنتونی (۱۳۷۹)، *جهان رها شده: گفتارهایی درباره یک پارچگی جهان*، ترجمه علی اصغر سعیدی و یوسف حاجی عبدالوهاب، تهران: انتشارات علم و ادب.
- معینی علمداری، جهانگیر (۱۳۸۱)، «جهانی شدن به مثابه لحظه‌ای از یک تمدن جدید»، *مجموعه مقالات فرهنگ در عصر جهانی شدن: چالش‌ها و فرصت‌ها*، تهران: روزنه.
- نش، کیت (۱۳۸۲)، *جامعه‌شناسی سیاسی معاصر: جهانی شدن، سیاست، قدرت*، ترجمه محمد تقی دلفروز، تهران: انتشارات کویر، چاپ دوم.
- هانتینگتون، ساموئل (۱۳۸۱)، *موج سوم دموکراسی*، ترجمه احمد شهسا، چاپ اول، تهران: انتشارات روزنه.

English Source

- Borren, Silvia (2001), *Global Citizenship: Possibilities and Limitation*, at:
<http://www.yorku.ca/drache/teaching/comparative.pdf>
- Brahm, Eric (2005), *Globalization*, at: <http://www.beyondinteratibility.org>
- Brunelli, Christian (2001), *Community and Citizenship in an Era of Globalization*, Tuft University European Center, Talloires.
- Brysk, Allison (2002), *Globalization and Human Rights*, Los Angles, University of California Press.
- Carfagna, Angelo (2003), *Answering Globalization with Global Learning*, FDU Magazine, Summer Version.
- Cardoso, Fernando H (2000), Challenges to Citizenship in the Era of Globalization, *Foreign Policy*, No. 119.
- Demqine, Jack (2002), Globalization and Citizenship, *International Studies*

in Socielogy of Education, Vol.12, No.2.

- Gans, Judith (2005), *Citizenship in the Context of Globalization*, Udall Center for Studies in Public Policy.
- Falk, Richard (1994), *The Making of Global Citizenship, in: Cindition of Citizenship*, edited by Bart Van Steenberger, London, Sage Publishing.
- Johnson, Lioyd Albert (2004), *A Toolbox for Humanity: More Than 9000 Years of Thought*, New York, Trafford Publishing
- Eikelenboom, Katinka Francisca (2006), Global citizenship: from a Cosmopolitan Elite to an Inclusive Global Society, *British Journal of Socielogy*, Vol. 57, Issue 1.
- Lagos, Taso (2001), Global Citizenship: Toward definition, at:
<http://depts.washington.edu/gcp/pdf/globalcitizenship.pdf>
- Kamau, Musheer (2005), The World Citizen in the Context of State Soverienty, *Undergraduate Journal of Baylor University*, Vol. 1, NO. 3.
- Kellner, Douglas (1998), *Globalization and the Postmodern Turn*, London, York House Topographic LTD.
- Kuisma, Mikko (2008), "Rights or Privileges? The Challenge of Globalization to the Values of Citizenship", *Citizen Studies*, Vol. 12, No. 6.
- May, Elizabeth (2002), *Citizenship and Globalization*, Vancouver, Langara College Press.
- No.dding, Nel (2005), Introduction Global Citizenship: Promises and Problems, in: No. dding, Nel, *Educating Citizens for Global Awarness*, New

ork, Teachers College Press.

- Nemetz, Patricia L, and Sandra L Christensen (1996), “The Challenge of Cultural Diversity: Harnessing a Diversity of Views to Understand Multiculturalism”, *ACAD Manage Review*, No. 21.

- Painter, Joe (2003), “Empire and Citizenship”, *ACME (An International E-Journal for Critical Geographies)*, Vol. 2, NO. 2.

- Peterson, P.V (1997), *Political/Cultuall Identity: Citizens and Nations in a Global Era*, London, SagePub.

- Sassen, Saskia (1996), *Losing Control: Sovereignty in an Age of Globalization*, New York, Columbia University Press.

- Shaw, Mae and Lan Martin, (2000), *Community Work, Citizenship ad Democracy: Remaking the Connections*, Oxford, Oxfords University Press.

- Shfir, Gregerson (2004), *Citizenship and Human Rights in an Era of Globalization*, SanDiego, University of Colifornia SanDiego Press.

- Smith, Peter (2005), *Globalization, Citizenship and TechNo.logy*, New York, International Studies Association Press.

- Tully, James (2005), *Two Meaning of Global Citizenship: Modern and Divers*, Victora, University of Victoria Press.

- Tully, James (2000), “Democracy, Freedom and Imperialism: Debating James Tully’s Public Philosophy in a New Key”, *European University Institute Workshop*, Villa SchifaNo.ia, Florence, 21–22, at: <http://www.eui.eu>.

- Tully, M. (2011), Ushahidi and the Kenyan blogosphere: Alternative online media in the 2007 post-election crisis in Kenya, In B. A. Musa & J. K. Domatob (Eds), *Communication, culture, and human rights in Africa*, Lanham, MD: University Press of America.
- T, Prop; Oomen (1997), *Citizenship, Nationality and Ethnicity in the Context of Globalization*, New Delhi, Jawaharlal Nehro University Press.
- Urry, John (1999), Globalization and Citizenship, *Journal of World System Research*, Vol. 2.
- Vijapu, Abdulrahim P (2009), The Concept of Human Rights: National and International Perspective, *International Politics*, Vol. 2, No. IV.
- Walters, Gregory (1995), Introduction: Human Rights in Theory and Practice, at: <http://ustpaul.ca/upload-files/EthicsCenter/HumanRightsTheory&....pdf>
- Zhu. Qian, (2005), *Good global citizen ship – what does it Mean?*, National University of Singapore.
- Ocamp, José Antonio (2005), Globalization, Development and Democracy: Items and Issues, *Social Science Research Council*, Vol. 5, No. 3.

